

بررسی عناصر انسجام متن در نفثة‌المصدور بر اساس نظریة

هالیدی و حسن

احمد امیری خراسانی *

استاد دانشگاه شهید باهنر کرمان

حلیمه علی نژاد **

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شهید باهنر کرمان

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۲/۱۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۳/۳۰)

چکیده

در مقاله حاضر، با استفاده از نظریة انسجام (Cohesion) متن هالیدی و حسن (۱۹۷۶م.) در زبانشناسی ساختگرا به تحلیل و بررسی کتاب نفثة‌المصدور پرداخته شده است. بر اساس این نظریه، یکی از ویژگی‌های متن، داشتن انسجام است. انسجام با عناصری در متن ایجاد می‌شود که این عناصر انسجام متن، به سه دسته «دستوری، واژگانی و پیوندی» تقسیم می‌شوند و در ارتباط میان جمله‌ها و پاره‌گفتارها نقش دارند. در این گفتار، عناصر و شگردهای ایجاد انسجام، از متن نفثة‌المصدور استخراج شد و با شاهد مثال‌های مختلف مورد تحلیل قرار گرفت. پس از بررسی معلوم شد، با وجود اینکه متن کتاب نفثة‌المصدور، ابعاد مختلفی از حوادث تاریخی، بحران‌های عظیم اجتماعی و مسائل عاطفی و تجربیات تلخ زندگی نویسنده را در بر دارد، متنی بسیار منسجم و یکپارچه است و تعدادی از عناصر و شگردهای منسجم‌کننده متن، نقش مهم‌تری در ایجاد انسجام دارند. همچنین عناصر انسجام بر عمق معنایی، تأثیرگذاری و جذابیت متن می‌افزاید و موجب اقناع مخاطب می‌گردد. بدین ترتیب، متون مختلف نظم و نثر با توجه به زبان و محتوای خاص خود و نحوه به‌کارگیری این عناصر، از یکدیگر متمایز می‌گردند و از نظر میزان انسجام، درجه‌بندی و ارزشگذاری می‌شوند.

واژگان کلیدی: متن، نفثة‌المصدور، عناصر انسجام، نظریة هالیدی و حسن، نثر فارسی.

* E-mail: Amiri@mail.uk.ac.ir

** E-mail: Alinezhadmalihe91@yahoo.com (نویسنده مسئول)

مقدمه

مطالعات و پژوهش‌های زبانشناسی جدید در دوره‌های اولیه، به کشف و توصیف واحدهایی از قبیل آوا، کلمه و عبارت توجه داشت. دستور زایا - گشتاری نوآم چامسکی، به تجزیه و تحلیل ساختمان نحوی جمله می‌پرداخت. زبانشناسان تجزیه و تحلیل واحدهای فراتر از جمله را امری مشکل و غیرعملی می‌دانستند، لذا دستور سنتی از بررسی و مطالعه واحدهای بلندتر از جمله، یعنی «متن»، غافل بود. «به تدریج، توجه زبانشناسانی چون زلیگ هریس (۱۹۵۲م.) و پابک (۱۹۶۷م.) به بررسی توزیع عناصر زبانی درسطحی بزرگتر از محدوده جمله، یعنی متون، معطوف شد و متن به عنوان یک واحد فراتر از جمله کشف شد و ساختار آن مورد کندوکاو و بررسی قرار گرفت» (آفاگل‌زاده و افخمی، ۱۳۸۳: ۹۱).

منظور از متن، جمله یا جمله‌هایی است که خواننده یا شنونده با خواندن یا شنیدن آن به معنای خاص و مفهومی در ذهن خود دست می‌یابد. کوچکترین واحد معنایی، جمله و بزرگترین واحد معنایی، متن است. اجزای متن به نحوی به هم مربوط هستند و برای هدف خاصی در کنار هم قرار می‌گیرند.

سخن‌کاوی و تحلیل گفتمان، اصطلاحاتی در علم زبانشناسی هستند که به توصیف کلام مرتبط و پیوسته معنی‌دار بزرگتر از جمله، شناخت پیوندهای درونی متن و ارتباط داخلی بین بخش‌های گوناگون و اجزای متن می‌پردازند. رابطه یک گفته را با گفته قبل نشان می‌دهند. «به طور کلی، زبانشناسان در تحلیل گفتمان برای «متن» هفت ویژگی اساسی را برمی‌شمرند: ۱- انسجام. ۲- پیوستگی معنایی. ۳- قابلیت پذیرش. ۴- قصدمندی. ۵- ویژگی اطلاعاتی. ۶- ویژگی موقعیتی. ۷- ویژگی درون‌متنی» (همان: ۹۳).

از ویژگی‌های فوق، دو ویژگی «انسجام» و «پیوستگی»، ویژگی‌های متن‌محور هستند؛ یعنی مربوط به خود متن می‌شوند و متأثر از آراء هالیدی و حسن (۱۹۷۶م.) می‌باشند که در متن مقاله مورد تحلیل و بررسی قرار می‌دهیم. پنج ویژگی دیگر، رویکردی کاربردی نسبت به متن دارند و درباره نحوه ارتباط و تعامل متن و خواننده با یکدیگر است.

۱- بیان مسئله

انسجام در زمینه کاربردشناسی و بررسی رابطه ساختاری بین کلمات و جملات موجود و نیز برقراری ارتباط بین مفاهیم موجود در عناصر یک متن به کار می‌رود. *نفته‌المصدر*، اثر شهاب‌الدین محمد خرندزی زیدری نسوی، شاهکار قرن هفتم هجری شمسی است. این کتاب، علاوه بر محتوای تاریخی، از نظر فرم و ساختار ویژه ادبی و سبک‌شناختی قابل توجه بوده است. در این مقاله، با روش کتابخانه‌ای و با تحلیل دقیق آماری، میزان و کمیت و نیز کیفیت و چگونگی استفاده از این عوامل انسجامی در متن *نفته‌المصدر* نشان داده شد و مشخص گردید که شهاب‌الدین زیدری از کدام یک از این عناصر انسجام و پیوستگی برای ایجاد همبستگی و یکپارچگی متن بهره جسته است، در بخش‌ها و پاره‌گفتارهایی که به ذکر حوادث تاریخی پرداخته شده، از چه عناصر انسجامی استفاده کرده است و در بخش‌هایی که به بیان و توصیف ادبی زمان، مکان، اشخاص و رویدادها پرداخته شده، از کدام یک از عناصر انسجامی و همبستگی استفاده کرده است. همچنین انسجام متن در کدام یک از این بخش‌ها بیشتر بوده است.

۲- پیشینه پژوهش

تاکنون متون مختلفی به زبان‌های انگلیسی، عربی، چینی، هندی و... با توجه به نظریه انسجام و پیوستگی متن هالیدی و حسن مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته‌اند. در ایران نیز پژوهش‌های فراوانی در این زمینه انجام شده است. اغلب رساله‌ها و مقاله‌های مربوط به رشته‌زبان‌شناسی و یا در رشته ادبیات فارسی در آثاری که مورد بررسی قرار داده‌اند، کاربرد یکی از عوامل و عناصر دستوری یا واژگانی را در متون مختلف مورد تحلیل قرار دادند (ر.ک؛ نوروزی و غلامحسین‌زاده، ۱۳۸۸: ۱۲۲-۲۷ و فرخنده، ۱۳۸۸: ۶۰-۳۳ و...). رساله‌هایی نیز به بررسی شگردهای انسجام در متون کهن فارسی چون *کلیله و دمنه* (ر.ک؛ رکن‌الدینی: ۱۳۸۲) و *کشف‌المحجوب* هجویری (ر.ک؛ دهقانی، ۱۳۸۸: ۱۲۰-۹۹) و... پرداخته‌اند و با ذکر نمونه عناصر انسجام را در آن متن‌ها نشان داده‌اند. اغلب رساله‌ها آماری دقیقی از بسامد کاربرد این عناصر در متون مختلف ارائه نکرده‌اند. همچنین تاکنون ساختار متن *نفته‌المصدر* از جنبه تحلیل گفتمان مورد بررسی قرار نگرفته است و در زمینه تحلیل عناصر انسجام و پیوستگی این کتاب، هیچ کار تحقیقی صورت نگرفته است. محققان و پژوهشگران، همواره این کتاب را از منظر نحوه

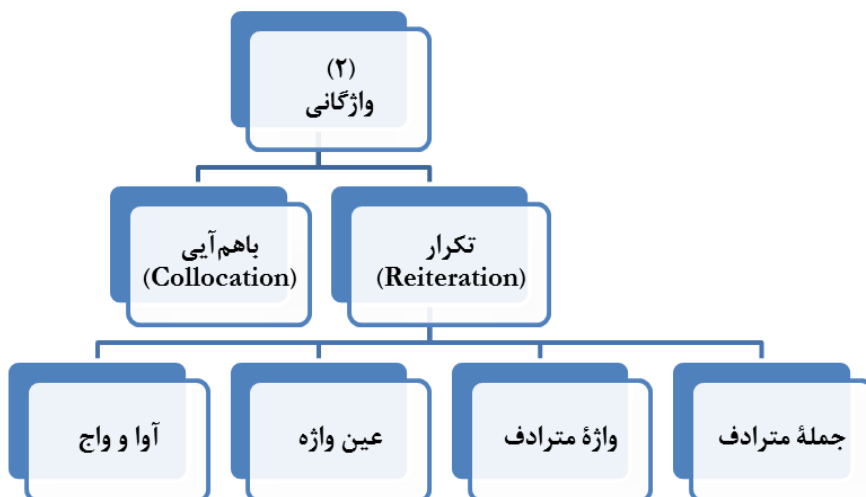
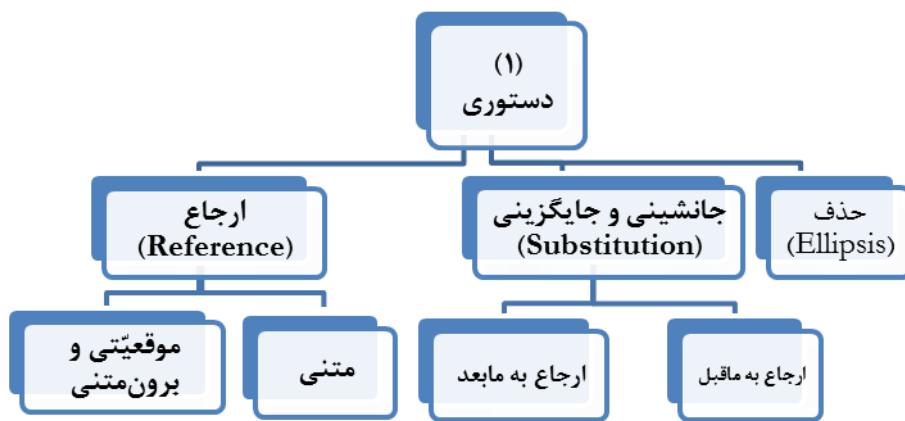
کاربرد ابزارهای بیانی و آرایه‌های لفظی و معنوی ادبی مورد بررسی قرار داده‌اند و ویژگی‌های زبانی و بلاغی آن را به صورت جزئی و بیرون از متن مورد تحلیل قرار داده‌اند، اما این نوشته بر آن است تا برای نخستین بار متن *نفته‌المصدر* را از دید نحوه کاربرد عناصر انسجامی مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد.

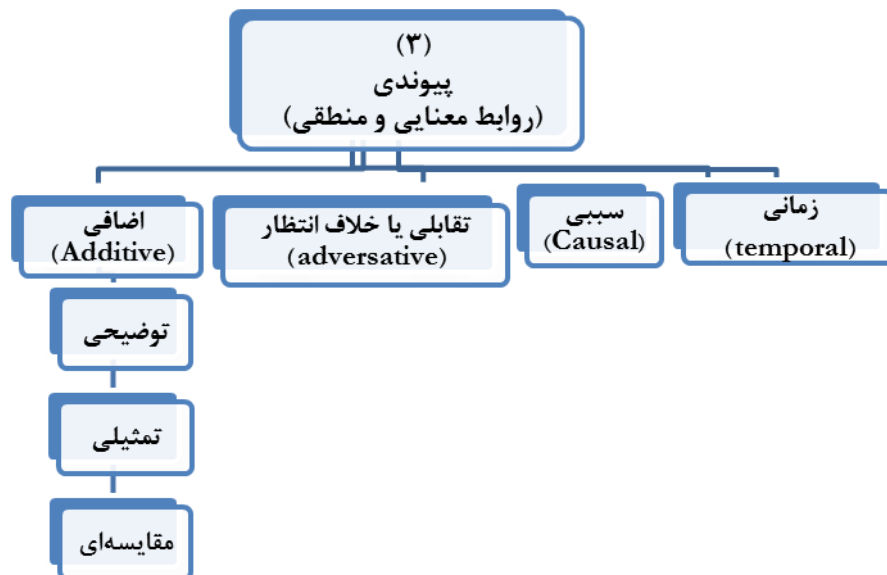
۳- ضرورت پژوهش

با توجه به اینکه چنین روشی در تحلیل، نقد و بررسی متون ادب فارسی کاربرد وسیعی ندارد، امیدواریم تا این روش، راه را برای نقد و تحلیل علمی‌تر متون باز کند و خوانندگان به ارزش هنری این آثار ادبی پی ببرند. این نظریه که بر پایه لفظ و معناست، با روش علمی ثابت کرده است که متن این کتاب، با وجود ابیات فارسی و عربی فراوان، جملات معترضه، اشاره به موضوعات مختلف تاریخی، تصویرها و آرایه‌های ادبی درهم پیچیده و چندبُعدی، از انسجام بالایی برخوردار است. با شناخت ویژگی‌های انسجامی این متن و مقایسه آن با دیگر آثار، ارزش متنی و ساختاری این کتاب بر ارزش‌های تاریخی، زبانی و بلاغی آن افزوده می‌شود و خوانندگان به ارزش هنری این آثار ادبی پی می‌برند. شناخت این ساختارها موجب درک عمیق‌تر، افزایش جذابیت و انگیزه خوانش متون می‌گردد.

۴- آغاز بحث

مایکل هالیدی و رقیه حسن از جمله زبان‌شناسان ساختگرایی هستند که در پژوهش‌های خود به روابط بین جمله‌ای متن با عنوان انسجام متنی پرداخته‌اند. «بر اساس نظریه آنها، ممکن است درجه انسجام متن کم یا زیاد باشد، ولی یک گفتار، زمانی متن نامیده می‌شود که هم انسجام صوری و هم پیوستگی معنایی داشته باشد. هالیدی و حسن عقیده دارند که انسجام ناشی از عناصری است که جزء نظام زبان هستند» (لطفی‌پور ساعدی، ۱۳۷۱: ۳۰). خواننده متن باید به نظام و سیستمی که در متن وجود دارد، دست یابد. هالیدی و حسن عناصر و ابزارهایی را که آفریننده انسجام هستند، به سه دسته دستوری، واژگانی، معنایی و یا پیوندی تقسیم می‌کنند. نمودار عناصر انسجام متن در زبان بر اساس تقسیم‌بندی هالیدی و حسن به صورت زیر است (ر.ک؛ همان):





۱- عوامل انسجام دستوری

۱-۱) ارجاع

از نظر هالییدی و حسن، عناصری در متن وجود دارند که تحت تأثیر عناصر دیگر هستند. از جمله این عناصر، ضمائر هستند. ضمائر به وسیلهٔ مراجع خود تفسیر می‌شوند. مرجع ضمیر ممکن است در متن وجود داشته باشد و گاهی اوقات نیز ممکن است در متن وجود نداشته باشد. با توجه به بود و یا نبود کلمهٔ مرجع، ارجاع به دو طریق صورت می‌گیرد: ارجاع برون‌متنی و ارجاع درون‌متنی.

۱-۱-۱) ارجاع برون‌متنی

در ارجاع برون‌متنی که به آن ارجاع موقعیتی نیز گفته می‌شود، مرجع ضمیر خارج از متن قرار دارد؛ مثلاً اگر بگوییم «آن را برایم بیاور»، در این جمله ممکن است منظور ما اشاره به کتابی باشد که در دست مخاطب قرار دارد. ارجاع برون‌متنی از عناصر انسجام متن به شمار نمی‌آید، چون مرجع ضمیر خارج و بیرون از متن قرار دارد.

در کتاب *نفتة المصدور*، این نوع ارجاع به کار رفته است: «صبر نیز چون لگام زین محنت دید، یکباره عنان برتافت و وقار، چون تیرباران آن آفت مشاهده کرد، به کلی سپر بینداخت»

(زیدری نسوی، ۱۳۴۳: ۱۱۱). در این جملات، مرجع ضمیر «آن آفت»، آفت‌ها و حوادث پیش آمده است که از ارجاعات برون‌متنی به شمار می‌آید.

۲-۱-۱) ارجاع درون‌متنی

ارجاع درون‌متنی در کتاب *نفتة المصدور* کاربرد زیادی دارد. در حدود ۱۳۵۰ جمله کامل در متن کتاب به کار رفته است که در ۹۹۴ جمله، مرجع ضمیر در جملات ماقبل و مابعد قرار دارد. با توجه به توصیف گسترده وقایع، مکان‌ها، اشخاص و ارجاع‌های پی‌درپی و متوالی، این عامل از عوامل مهم و مؤثر در ایجاد انسجام متن در این کتاب است. ارجاع در متن *نفتة المصدور*، موجب پیوند جملات و پاره‌گفتارها شده است.

همان‌گونه که گفته شد، ارجاع درون‌متنی به دو شکل ارجاع به ماقبل و ارجاع به مابعد است:

الف) ارجاع به ماقبل

در این نوع ارجاع، برای فهم مرجع ضمیر و منظور نویسنده باید به عناصر قبل از ضمیر مراجعه کرد. اکثر ارجاع‌ها در *نفتة المصدور* از این نوع است؛ مانند: «سه‌روزه کوهپایه میان آمد و ماردین به یک روز زیر قدم آورد[م]. مصادی اکراد و مکامن حرامیان را که دیو آنجا رسید سر بنهد، به تنهایی، با پنج شش سر و پا برهنه قطع کرد[م]. بیشه ای که باد، بی‌اندیشه بر شواهی جبال و مصادی قلال آن اجتياز ننماید، و باز بی‌احتراز بالای مخارم شعاب و مضایق عقاب آن پرواز نکند» (همان: ۶۵). در این مثال، مرجع دو ضمیر «آن»، «کوهپایه» است.

با توجه به توصیف فراوان اماکن، اشخاص و پدیده‌ها، تکرار ضمائر در *نفتة المصدور* زیاد است: «اوست، آن نیک‌عهدی که ابنای عهد در وفای عهد، غبار او نتوانند شکافت. اوست آن لطیف‌طبعی که آب در لطافت، گرد او نتواند یافت. تراخیی که در باب تفقد تو رفته است، همه بر بی‌غمی حمل مکن که اسباب آن متکثر است و تأخیر و إمهال را که در کشف حال فرموده، جز تقصیر و اهمال، محمل‌های فراون متصور، وفا و حریت او در قضیه دیگران تو تجربه کرده‌ای و کرم عهد او با جانب اجانب دانسته [ای]» (همان: ۸). در این مثال، مرجع ضمائر «او و شناسه فعل فرموده»، «وزیر» است.

ب) ارجاع به مابعد

این نوع ارجاع، در *نقته‌المصدر* بسامد کمی دارد. همان‌گونه که گفته شد، در این نوع ارجاع، مرجع ضمیر پس از آن قرار می‌گیرد: «تیزتاز قلم که هنگام مراجعت، خفیرِ ضمیر و ترجمانِ سرایر است، به دست گرفته و قصد آن کرده که شطری از آتشِ حُرقت که ضمیر بر آن انطوا یافته است، در سطری چند بیان کنم» (همان: ۳). در این مثال، مرجع ضمیر «آن» در جمله مابعد (شطری از آتش حُرقت...) قرار دارد.

در کتاب *نقته‌المصدر*، نویسنده، راوی رویدادها است، حوادث حول شخصیت او اتفاق می‌افتد و جریان‌ها در ذهنیت نویسنده است. در ۴۲۲ جمله از ۱۳۵۰ جمله موجود در متن، مرجع ضمیر، خود نویسنده است. این امر سبب شده است که متن از لحاظ صوری و معنایی منسجم‌تر و یکپارچه‌تر گردد. به طور کلی، ارجاع سبب می‌شود که اطلاعات کهنه، بازیابی و نو شوند.

در این متن، از ۳۷۵ ضمیر و صفت اشاره «آن و این» استفاده شده است که این مطلب نشان‌دهنده توصیفی بودن متن است. این امر نیز سبب می‌گردد که مطالب متن به هم مرتبط شده است و متن یکپارچه‌تر گردد؛ مثلاً: «آن هزبرِ محارب در مخالفِ أحداث و آنیابِ نوائب بربالیده است و اِنتمای آن بچه شیر، در بیشه نیزه و شمشیر بوده است. باران غنیمت و هزیمت بر سر آن کوه وقار، بسیار نه اندک باریده است. آن رضیعِ اخلافِ حرب، طعن و ضرب، یک نوبت نه، بل هزار دیده است و آن غمام، عمّاقریب مُنجلی گردد» (همان: ۷۲).

۱-۲) جانشینی

جانشینی یکی دیگر از عوامل و ابزارهای انسجام متن است. منظور از جانشینی، قرار گرفتن یک عنصر زبانی به جای عنصر زبانی دیگر است؛ یعنی ممکن است که کلمه یا عبارتی جانشین کلمه، عبارت و یا یک بند یا پاره‌متن در متن شود. با توجه به اینکه *نقته‌المصدر* جزء نثرهای فنی و متکلف است و در این نوع نثر، بنا بر اطناب است نه ایجاز، و نیز نویسنده سعی در شرح و بسط رویدادها و جریان‌ها دارد، استفاده چندانی از این ابزار انسجامی در متن کتاب نشده است.

در زبان فارسی، جانشینی به چهار صورت اتفاق می‌افتد: جانشینی اسمی، فعلی، جمله‌ای و بندی. در این کتاب، دو نمونه جانشینی فعلی و بندی مشاهده می‌شود که عبارتند از:

الف) جانشین فعلی

در این نوع جانشینی، یک کلمه جانشین فعل جمله می‌شود و مانع از تکرار فعل جمله یا جمله‌های پیشین می‌گردد: «تن در تکالیفِ دهرِ غدار، مانند چشمِ خوبان، ناتوان [است]. در دل سرِ مویی نه که تیرِ جزمی از آسیبِ زمانه بدو نرسیده است و در تن سرِ انگشتی نه که چرخ‌ی از گشادِ محنت نخورده است» (همان: ۷). در این نمونه، «نه» جانشین فعل «نیست» شده است.

ب) جانشینی بندی یا موضوعی

در این نوع جانشینی، یک کلمه یا یک عنصر، جانشین یک بند یا یک پاراگراف می‌شود؛ مثل: «هرچند عزیمتِ عزلتِ تصمیم یافته بود و دلِ ملول، عنان از صوبِ خدمت برتافته، چون حال بر آن جمله دیدم، خونِ حمیت در رگِ طبیعت به جوش آمد» (همان: ۱۵). در این مثال، «آن جمله» جانشین دو بند در متن قبل شده که دربارهٔ عداوت وزیر و اوضاع نابسامان مُلک است.

۳-۱ حذف

حذف، نیاوردن واژه، جمله یا بخشی از جمله و یا قسمتی از کلام در متن است، به گونه‌ای که مخاطب بتواند با توجه به قرائن لفظی و معنوی، عنصر یا عناصر محذوف را دریابد، البته این امر (فهم عناصر محذوف) تا حدّ زیادی به دانش مخاطب و اطلاعات مشترک نویسنده و مخاطب مربوط می‌شود. واضح است که در هر متنی حذف وجود دارد و ما در تمام گفته‌ها و نوشته‌های خود ناگزیر از حذف هستیم. احمد شفایی در باب ضرورت حذف می‌گوید: «تشکیل جملات ناقص، از ضروریات کلام سلیس می‌باشد. وقتی ذکر عضو و اجزایی از جمله به دلیل وجود قرینه لزومی نداشته باشد، مسلم است که کاربرد آن عضو به سلاست و روانی کلام خدشه وارد می‌سازد» (شفایی، ۱۳۶۳: ۱۹۰-۱۸۹).

با توجه به سخن ایشان، باید بدانیم که سلاست و روانی کلام، حاصل انسجام آن است و انسجام متن، موجب به وجود آمدن کلام سلیس می‌شود. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که حذف، از عوامل اساسی انسجام متن است.

احمدی گیوی، حذف در جمله را به سه دسته تقسیم کرده است: الف) بنا بر عرف زبان؛ یعنی سنت و رسم اهل زبان بر این است که برای رعایت اختصار یا به حکم ساختمان خاص جمله و یا به هر دلیل دیگری، جمله را با حذف فعل و یک یا چند جزء دیگر می‌آورند (مثلاً در جملات دعا، نفرین، اصطلاحات نظامی، ضرب‌المثل‌ها و جمله‌های تعجبی).

ب) حذف به قرینه لفظی

در این نوع حذف، کلمه‌ای در جمله یا جمله پیشین و یا پسین می‌آید و گوینده یا نویسنده به سبب آمدن آن لفظ، آوردن کلمه را لازم نمی‌بیند و آن را حذف می‌کند؛ مانند: «این کتاب‌ها را ببر و [کتاب‌ها] به کتابخانه تحویل ده».

ج) حذف به قرینه معنوی

سیاق کلام و مفهوم کلی جمله و عبارت باعث می‌شود که واژه یا واژه‌هایی حذف گردد، نه آمدن لفظ در جمله و عبارت (ر.ک؛ گیوی، ۱۳۷۵: ۳۱۷-۳۱۶).

بنابراین، هرچه امکان حذف در کلام، چه معنایی و چه لفظی بیشتر باشد، ارتباط اجزای کلام و در نتیجه، انسجام متن بیشتر می‌شود. حذف موجب می‌شود خواننده تلاش کند مطالب پیشین را در ذهن خود نگه دارد و با بخش‌های دیگر متن مرتبط سازد و در نتیجه، خواننده با متن بیشتر درگیر می‌شود و تعامل بین خواننده و متن افزایش می‌یابد.

هالیدی و رقیه حسن، حذف را پدیده‌ای نحوی می‌دانند که روشی برای جلوگیری از اجتناب از حشو در کلام است. از نظر آنان، عنصر محذوف از کلام و ساختار متن، ردّ پای از خود به جا می‌گذارد تا خواننده سعی کند به کمک اطلاعات حاصل از سایر بخش‌های متن، عنصر یا عناصر حذف شده را دریابد. بنابراین، مطلب حذف شده (به هر طریق لفظی، معنوی یا عرفی)، قابل فهم است. کاربرد حذف، در حقیقت، نوعی وضوح بخشیدن به اجزایی از کلام و جلب توجه خواننده به اطلاعات نو و ذی‌نقش و برداشتن اطلاعات کهنه و بی‌نقش است.

در متن *نفته‌المصدر*، گونه‌های مختلفی از حذف دیده می‌شود. حذف فعل معین، از بیشترین موارد حذف در این کتاب است و در ۴۶۷ جمله، فعل معین حذف شده است.

الف) حذف به قرینه لفظی

۱- حذف فعل معین به قرینه وجود آن در جملات همپایه و متوالی

«رسم و آیین دین به طَللی باز آمده است، اساس قوانین اسلام، خللی تمام پذیرفته [است]، نه در دیارِ مروّت دپاری [است]، نه در رباع فتوت، نافخ ناری [است]. ممالک همه مهالک گشته [است]، مسالک به یکبار معارک شده [است]. قواعدِ ملک به یکبارگی اختلال پذیرفته [است]، عقود دولت، به کلی انحلال یافته [است]. دیوان، در جای اصحاب دیوان تمکن یافته [است] و...» (زیدری نسوی، ۱۳۴۳: ۹۴). در تمام این جملات، فعل معین به قرینه لفظی حذف شده است.

۲- حذف نهاد به قرینه شناسه در اوّل شخص برای پرهیز از تکرار

«من چون به ماردین، روزکی چند ببودم و [من] از کوفتگی برآسود[م]، [من] متوجه جانب اربیل شد[م]» (همان: ۶۸).

۳- حذف نهاد (اسم)

«معماران تاتار که بر عقب رسیدند، تتمه عمارت واجب داشتند. خشت بر خشت نگذاشتند. [معماران تاتار] به خنادق آن به جای آب، خون دربستند و [معماران تاتار] حوالی آن بر مثال پالیزبانان سربه‌سر باز نهاد[ند]» (همان: ۱۰۲).

۴- حذف بخشی از جمله برای پرهیز از حشو و تکرار

غافل از آنکه، شمع مجلس سلطنت را پروانه نشانده است و [غافل از آنکه] تهلان بیخ‌آور رجا را رخا از پای درآورده، [غافل از آنکه] بلارک هندی به برگ هندبا منثلم گشته، [غافل از آنکه] بنای سینمار، به لگدکوب بوتیمار منهدم شده و...» (همان: ۷۳-۷۴).

حذف نهادِ ضمیر، در ۴۲۴ جمله و حذف نهاد اسم در ۱۲۲ جمله صورت گرفته است. حذف بخشی از جمله نیز در ۵۴ جمله دیده شده است. در تمام موارد بالا، حذف نشان‌دهنده ارتباط و پیوستگی جملات متن است و ارتباط قسمت‌های مختلف متن مقتضی حذف شده است. لازم به ذکر است که حذف، در بخش‌های دیگر جمله از قبیل مفعول و مضاف‌الیه انگشت‌شمار است.

۵- حذف مضاف‌الیه به قرینه لفظی

«چشم [من] را باز بستند و دیده بصیرت [من] بینا بود. سر و پای [من] را بر هم کشیدند و عقل [من] پای بر جای بود» (همان: ۸۸).

ب) حذف به قرینه معنوی

«زهی عار که زهی در مقام مرامات از کمان بازنگرفتند و زار کار، که در صفِ کارزار، لحظه‌ای به محامات بازنايستادند» (همان: ۴۵).

نویسنده با استفاده از حذف و با مهارت و هنرمندی، مطالب مختلف تاریخی، رویدادهای اجتماعی و اندیشه‌های درونی خود را به تصویر کشیده است و به توصیف پدیده‌های بیرونی پرداخته است و در عین حال، کلام خود را منسجم، یکپارچه و متوالی به مخاطب عرضه کرده است.

۲- عناصر انسجام واژگانی

۲-۱ تکرار

۲-۱-۱ تکرار موسیقایی

تکرار آوایی و یا موسیقایی در کتاب *نفته‌المصدر* با تکرار مصوت و صامت آغاز می‌شود و با تقارن لفظی، موازنه، مماثله، تضمین‌المزدوج و ترصیع به اوج می‌رسد:

الف) تکرار مصوت «آ»

در ۵۳۰ جمله از جملات این کتاب، تکرار مصوت «آ» دیده شده است؛ مثل: «ای در غرقاب نار، به کارِ آب پرداخته و در گذر سیلاب، مجلس شراب ساخته و در کام اژدهای دمان...» (همان: ۴۱).

ب) تکرار مصوت بلند «ای»

مثل: «اجوفی است که... طالب علمی است... حریری است... پیسه‌کلاغی است...، غراب‌البینی است... دست‌نشینی... سخن‌چینیست...» (همان: ۳).

ج) تکرار مصوت کوتاه (اِ)

در ۱۵۲ جمله، تکرار مصوت کوتاه «اِ» و «اُ» دیده شده است و در ۱۸۷ جمله، تکرار مصوت «اُ» دیده شده است.

د) تکرار مصوّت «ب» و «ا»

«سَوْرَتِ حَرَارَتِ عَطَشٍ، به خونِ دلِ به جان آمده‌ای روا داشت و شدتِ حَرَارَتِ نَهَلِ به آبِ دهانِ جِگَرِ سوخته‌ای چند، زایل گردانیدن روا داشت و...» (همان: ۶۱).

ه) تکرار صامت

«سحاب که لواقحِ لَواحق، آن را به سوابق دررساند یا سیلاب که تواترِ اَمدادِ صواعق، آن را از شواهِق سوی هامون راند» (همان: ۳۲). صامت «س» در این مثال چندین بار تکرار شده است.

تکرار آوایی و موسیقایی و نیز تکرار واجی در انواع سجع، جناس، ترصیع و موازنه نیز دیده می‌شود. در این کتاب، حدود ۱۲۰۰ مورد سجع در انواع مختلف (متوازی، متوازن و مطرّف) و نیز ۸۰۹ مورد، انواع جناس (تامّ، ناقص، مذیل، خط یا تصحیف، ناقص، اشتقاق و لفظ) دیده می‌شود. در ۱۲۰ جمله، انواع موازنه، مماثله و تضمین‌المزدوج مشاهده می‌شود که به صورت دو، سه و چهار جمله پی‌درپی و یا بیشتر از آن وجود داشته است.

* سجع:

«وَرَمَ در حال، به رسمِ استغفار، در قدم افتاده و اَلَمَ بر سبیلِ اعتذار بر پای ایستاده» (همان: ۹۳). در این جملات، انواع سجع متوازی و متوازن دیده می‌شود.

* جناس و سجع:

«قالبِ مسکین که مسکین روح نازنین است، عمری مصاحب جان شیرین بود. با وجود ایشان، تمنی آسایش آنجا که عقل است، عقل نیست و صاعقه‌ای که سیلاب خون بر حَزَن و سَهَل راند، سَهَل نی» (همان: ۱۲).

* انواع موازنه، مماثله و تضمین‌المزدوج نیز در سراسر متن دیده می‌شود:

«از لذت خورد و شراب، به بَلالهِای راضی شده و از راحت خواب و قرار، به غلاله‌ای قانع گشته...» (همان: ۲۱).

این عناصر موسیقایی، در سراسر متن به صورت چشمگیر وجود دارند و علاوه بر اینکه موجب آرایش کلام، برجستگی برخی واژگان و القای معانی ثانویه در ذهن مخاطب می‌شوند، در انسجام متن نیز نقش مهمی دارند. از نظر هالیدی، عملکرد زبان، در ابتدا صوری و روساختی است و در نهایت، ژرف‌ساختی می‌گردد و به ساخت معنایی زبان تعلق می‌گیرد. دکتر کوروش

صفوی، تکرارهای کلامی آوایی، واژگانی یا نحوی را توازن می‌نامند و آن را شگردی برای ایجاد نظم می‌دانند (ر.ک؛ صفوی، ۱۳۷۳: ۱۶۳-۱۶۲).

۲-۱-۲) تکرار عین واژه

در *نقته‌المصدر*، ۱۵۶ مورد تکرار عین واژه در متن دیده می‌شود که بیشتر شامل کلماتی از قبیل «آن، این و دل» است. البته تکرار کلمات بیشتر در ترکیبات دیده می‌شود.

۲-۱-۳) تکرار واژه مترادف

این نوع تکرار، بسیار بیشتر از تکرار عین واژه، در متن وجود دارد و از عوامل اصلی در اتصال جمله‌ها و بندهای کلام است. در کتاب *نقته‌المصدر* و نیز متن‌هایی که در آن حوادث و یا داستان‌هایی نقل می‌گردد که از نظر درونمایه و هدف با هم مشترک هستند، این نوع تکرار به کار می‌رود. حدود ۳۴۸ مورد کاربرد کلمات مترادف در متن دیده می‌شود که هر مورد از آن شامل دو، سه، چهار یا حتی پنج کلمه مترادف بوده است. مثل: «سرما در اینای مردم، عزرائیل را سرمایه‌ای تمام است. برف در اهلک آدمی زاد، چنگیزخان را دستگیری شگرف» (همان: ۸۹) و «ای دوست، در خزان آمانی، کامرانی توقع کردن نادان‌یست و در برگ‌ریز آمال، شکوفه اقبال انتظار بردن، آرزوی محال است» (همان: ۳۸).

۲-۱-۴) تکرار جمله مترادف

۲۸۲ مورد، کاربرد جملات مترادف در این کتاب وجود داشته است که در هر مورد، دو، سه، چهار و یا حتی ۱۰ جمله مترادف و هم‌مضمون متوالی و پی‌درپی در متن به کار رفته است. بسامد بالای تکرار جملات هم‌معنی، نشانگر ارتباط معنایی و پیوستگی و یکپارچگی متن *نقته‌المصدر* است.

۲-۲) باهم‌آیی

منظور از همایش یا باهم‌آیی، با هم آمدن کلمات مرتبط است؛ یعنی آن کلمات که از نظر معنای انفرادی یا عرف زبانی با هم سنخیت دارند، در کنار هم قرار می‌گیرند. در بدیع به این صنعت در جمله یا در ابیات شعر، مراعات نظیر و یا تناسب گفته می‌شود. با هم آمدن واژگان در سطح کلام، موجب پیوستگی و انسجام متن می‌گردد.

در *نفثة المصدور*، به طور کلی ۷۲۳ مورد، باهم آبی و تناسب دیده می‌شود که در هر مورد آن دو، سه و گاه چندین واژه متناسب در جملات مختلف به کار رفته است که از عوامل تأثیرگذار در ایجاد ارتباط بین جملات بوده است. مثل: «از *توفیرات*، *احتباس* و *انقباض* بر کار گرفت، *جریده‌ای* که چون مطالعه کردی، در او جز *المُسْتَخْرَجِ مِنْ وَظِيفَةِ عُمَرِ وَ الْمُسْتَدْرَكِ مِنْ رَاتِبِ زَيْدٍ وَ دَقْتَرِي* که چون بخواندی، جز *المُسْتَرْجَعِ مِنْ إِنْعَامِ الْإِمَامِ وَ الْمُحْتَبَسِ مِنْ إِدْرَارِ الشَّيْخِ* ندیدی» (همان: ۸۰). واژگانی که زیر آنها خط کشیده شده است، با هم متناسب می‌باشند. با توجه به اینکه تضاد واژگانی، حاکی از نوعی ارتباط و تناسب معنایی بین کلمات است، جزء مقوله باهم آبی به شمار آمده است.

۳- عناصر انسجام پیوندی (معنایی و منطقی)

در نظریه هالیدی، ارتباط معنایی و منطقی جملات، بندها و پاره‌گفتارها، عامل اصلی و ضروری انسجام و یکپارچگی متن است. خلق و آفرینش متن، بدون وجود این عامل، غیرممکن است. به این نوع رابطه، «انسجام پیوندی» گفته شده است. انسجام پیوندی در متن، با عوامل ربط شکل می‌گیرد. عوامل ربط، ابزارهایی هستند که موجب پیوستن جمله‌های متن می‌شوند. این عوامل، در ابتدا و یا میان دو جمله مستقل قرار می‌گیرند و گاهی نیز رشته‌های وسیع‌تر از جمله، مانند دو بند یا پاره متن را به هم پیوند می‌دهند. شرط انسجام بخشی عوامل ربط این است که در ابتدا یا بین دو جمله مستقل به کار روند؛ به عبارت دیگر، عواملی ربطی که جمله‌های پیرو را به جمله‌های پایه متصل می‌کنند، خاصیت انسجام بخشی ندارند. پرکاربردترین عوامل ربط در زبان فارسی، حروف ربط هستند؛ از قبیل *اگر*، *چون*، *که*، *تا*، *اما* و... . از نظر هالیدی، این عوامل به چهار دسته تقسیم می‌شوند: الف) رابطه افزایشی یا توضیحی. ب) رابطه تقابلی یا خلاف انتظار. ج) رابطه علی یا سببی. د) رابطه زمانی (ر.ک؛ نوروزی و غلامحسین‌زاده، ۱۳۸۸: ۱).

مؤلف دستور زبان فارسی نیز حضور لفظی و هم حضور معنوی این عوامل را در جمله‌های متن مؤثر می‌داند به عقیده ایشان، دو یا چند جمله مستقل که در پی یکدیگر قرار می‌گیرند و بی‌واسطه حرف یا کلامی به هم می‌پیوندند، پیوند معنوی با هم دارند. همچنین از نظر ایشان، پیوند معنوی به دو وجه حاصل می‌شود: ۱- ترتیب منطقی (رابطه علت و معلول یا مقدمه و نتیجه). ۲- ترتیب زمانی (ر.ک؛ خانلری، ۱۳۵۱: ۱۳۵-۱۳۴).

در *نقشه‌المصدر* که از لحاظ محتوایی، توصیف و شرح وقایع حمله مغول و تأثیرهای اجتماعی و روانی آن بر زندگی نویسندگان و جامعه است و نویسنده گاه به توصیف دردها و رنج‌ها می‌پردازد و گاه حوادث تاریخی زمان خود را بیان می‌کند، عوامل ربط در پیوند جمله و بندهای متن نقش مهمی ایفا می‌کنند. عوامل ربط، رویدادها و وقایع را یکی پس از دیگری با نظم و توالی خاص زمانی و علی و معلولی و سببی به هم مرتبط می‌سازند.

برطبق نظریه انسجام هالیدی، روابط معنایی و منطقی بین جملات به چهار نوع تقسیم می‌شوند:

۱- رابطه اضافی (توضیحی - تمثیلی - مقایسه‌ای). ۲- ارتباط خلاف انتظار. ۳- سببی. ۴- زمانی.

۱-۳) ارتباط اضافی

به طور کلی، در این نوع ارتباط، جمله، مطلب و معنا یا توضیحی بر جمله قبل اضافه می‌کند و شامل چهار نوع توضیحی، تمثیلی، تشبیهی و مقایسه‌ای می‌شود:

الف) ارتباط اضافی توضیحی

در ارتباط توضیحی، نویسنده، شرح، توضیح و یا وصفی به جمله قبل می‌افزاید. همان‌گونه که گفته شد، در کتاب *نقشه‌المصدر* هدف نویسنده، توضیح و توصیف پدیده‌های درونی و بیرونی است و جملات توضیحی بیشتر جنبه وصفی دارند، نه توضیح مطلبی غامض و مبهم. از بین ۱۲۵۰ جمله موجود در متن، حدوداً ۵۸۰ مورد رابطه توضیحی در جملات متن به کار رفته است؛ مثل: «روی به راه آورده به پنج شش روز به نوشهر رسیدیم، آن شهر خرابه‌ایست که مهندسان لشکر خوارزم در نوبت و مدت خویش، آنجا اساس «فَأَصْبَحُوا لَا يَرَى إِلَّا مَسَاكِينَهُمْ» نهاده بودند، معماران تاتار که بر عقب رسیدند، تتمه عمارت واجب داشتند و خشت بر خشت نگذاشتند. به خنادق آن، به جای آب، خون در بستند...» (زیدری، ۱۳۴۳: ۱۰۲). در این مثال، جمله‌های «آن شهر خرابه‌ایست که...»، به توضیح و شرح وضع نوشهر می‌پردازد.

ب) رابطه تمثیلی

در این رابطه نیز مانند رابطه توضیحی، مطالب بعدی برای توضیح و گسترش محتوای قبلی است، با این تفاوت که در رابطه تمثیلی، مطالب بعدی عینی‌تر و ملموس‌تر هستند و برای تفهیم، تقریر و تأکید مطالب پیشین است. نویسنده از تمثیل برای اقناع مخاطب کمک

می‌گیرد. استفاده از این نوع رابطه در متن‌های داستانی، به سبک *رمان هزار و یک شب* و کتاب‌های داستانی - تعلیمی و نیز داستان‌هایی که از نوع *فابل* هستند، مثل *کلیله و دمنه* و *مرزبان‌نامه* رایج است. این نوع رابطه در کتاب *نقته‌المصدر*، در ۳۸ جمله یافت شد؛ به عنوان نمونه: «بعضی، به خوابِ غفلت، پهلوی بر بستر تن‌آسانی نهاده و طایفه‌ای در شراب ارغوانی، دور دوستگانی در داده تا عاقبت تن‌آسانی هراسانی بار آورده و دوستگانی دشمن‌کامی؛ یک روز که خندید که سالی نگریست؟!» (همان: ۴۰). در این مثال، جمله «یک روز که خندید...» تمثیلی است برای جملات قبلی.

ج) ارتباط تشبیهی

در ارتباط تشبیهی، نویسنده از تشبیه برای ارتباط و انسجام متن استفاده می‌کند. در *نقته‌المصدر*، ۵۸ مورد از این نوع ارتباط دیده می‌شود؛ مثل: «و نیز راستی تا از خانه دور افتاده‌ام و از وطن مألوف، مهجور گشته و به بلای دوستان، مشرقاً ارضِ مرّ و مغرباً مبتلی شده و مانند قَرَع خریف در تجاذب نکبای نکبت، خاشاک‌وار در تسالبِ عواصف غربت افتاده‌ام» (همان: ۵۴). در این مثال، نویسنده، سرگردانی خود را در برابر ناملایمات پیش رو، به سرگردانی ابر پاییز در برابر باد تشبیه می‌کند.

د) ارتباط مقایسه‌ای

مقایسه کردن موجب درک بهتر و روشن‌تر مضامین می‌شود. این رابطه در بین جملات مشاهده نشد.

۲-۳) ارتباط تقابلی خلاف انتظار

در این نوع ارتباط، رابطه جملات قبل و بعد، رابطه‌ای برخلاف انتظار و توقع مخاطب است. به وسیله این نوع ارتباط، مطالب برای مخاطب برجسته‌تر می‌گردد و موجب جلب توجه بیشتر خواننده به متن می‌شود. در متون ادبی، برای تأثیرگذاری هرچه بیشتر و نفوذ در ذهن مخاطب، می‌توان از این نوع ارتباط بهره گرفت. این نوع ارتباط اغلب با نشانه‌های متنی «ولی، ولیکن، اما، اگرچه، هرچند، علی‌رغم و باوجود آنکه» همراه است. در کتاب *نقته‌المصدر*، ۱۱۸ مورد از این نوع ارتباط دیده می‌شود. در بسیاری از موارد، نشانه‌ای لفظی روشن برای وجود چنین رابطه‌ای استفاده نشده است. بلکه با دقت در محتوا می‌توان به وجود چنین رابطه‌ای دست

یافت؛ مثلاً: «سَدَّ يَأْجُوجَ تاتار گشاده گشت، [اما] اسکندر نی. درِ خیبر کَفَّار بسته شد، [اما] حیدر نی. روباه بیشه شیر گرفت، [اما] شیر عرین نی. دیو بر تخت سلیمان نشست و [اما] انگشترین نی» (همان: ۵۰).

استعاره تهکیمیه نیز نشان‌دهنده ارتباط خلاف انتظار بین جملات است (ر.ک؛ شمیسا، ۱۳۸۷: ۵۵) و با استفاده از محتوای متن می‌توان به چنین ارتباطی پی برد؛ مثلاً: «تا این بزرگ به منصب بنشست، قیامت برخاست» (همان: ۸۲). منظور از «بزرگ»، «جمال علی عراقی» است که شهاب‌الدین زیدری در متن به قدح او پرداخته است.

۳-۲) ارتباط سببی

در این نوع ارتباط معنایی، بین جملات متن، رابطه‌ای علی و معلولی، مقدمه و نتیجه و یا شرطی برقرار می‌شود. ارتباط سببی، شامل روابط علت، نتیجه، هدف و شرط است (ر.ک؛ معین‌الدینی، ۱۳۸۲: ۳۲۰).

الف) علت

در این رابطه، برخی از جمله‌ها، علت وقوع امری یا حالتی هستند که در جمله‌های دیگر به وقوع پیوسته است؛ مثلاً: «سرعت اجتیاژ ملاعین بر بلاد و دیار، زمام اختیار چنان از دست ربود که بدرقه‌ای که جهت خزانه با من بود و از نایب عراق، بدان موعود بودم، نتوانست رسید و توقف و تأخیر متعذر گشت» (زیدری، ۱۳۴۳: ۱۱).

ب) نتیجه

در این نوع رابطه انسجامی، بعضی از حوادث و رویدادها، نتیجه بعضی از کارها هستند؛ مثلاً: «سلطان» «أليس لي ملك مصر وهذه الأنهار تجري من تحتي» در دل بی‌عقل او خانه گرفت و سودای «إبن لي صرحاً لعلی أبلغ الأسباب» در سر بی‌مغز او خایه و بچه نهاده تا عاقبت کار، سر در سر آن کار کرد که اندر سر داشت» (همان: ۱۱).

ج) انگیزه و هدف

جمله یا جمله‌هایی در متن، انگیزه و هدف انجام کار در جمله‌های دیگر هستند؛ مثلاً: «در استخلاص، به واسطه ارباب قدرت و اهل اختصاص که به راستی همه مشفق و معتنی بودند به

هر طریق می‌کوشید[م] و از هزار نوع جبالِ حیلِت که از آن دام چگونه خلاص یابم، نصیب می‌کرد[م]؛ چه به تبریز، محقر نقد و جنسی گذاشته بودم و می‌خواستم...» (همان: ۶۴).

د) شرط

در این حالت، وقوع و یا عدم وقوع امری در متن، بستگی به وقوع و یا عدم وقوع کار یا حالتی در جملات دیگر متن دارد؛ مثلاً: «همانا [اگر] به طاس گردانی، دست، گردِ مخدومان من برآوردی، این قدر دست دادی و به دریوزه اگر با دوستان من رجوع کردی، آن قدر فراهم بیامدی» (همان: ۱۲۲). در *نقته‌المصدر*، حدود ۲۵۹ مورد از انواع ارتباط سببی دیده می‌شود که اغلب از نوع رابطه‌ی علی و معلولی و نتیجه هستند.

۳-۴) رابطه‌ی زمانی

«عوامل ربط زمانی، جمله‌هایی را که حاوی رویدادهای پی‌درپی هستند، به هم پیوند می‌دهد. در متون تاریخی، داستانی و به طور کلی، متونی که ساختار روایی دارند، توالی زمانی حوادث و رویدادها نقش مهمی در انسجام متن بر عهده دارد. در صورت نبودن این نوع ارتباط، متن دچار آشفتگی می‌شود و یا ساختار جدیدی مانند جریان سیال ذهن به وجود می‌آید. توالی زمانی و پیوند زمانی در متن به وسیله‌ی عوامل ربط زمانی محقق می‌شود. این عوامل به چهار نوع ترتیبی، همزمانی، ارجاعی و انجامی تقسیم می‌شوند» (نوروزی، ۱۳۸۸: ۱-۲). گاهی هیچ نشانه‌ی متنی بر وجود این ارتباط وجود ندارد و همانند عوامل ربط اضافی و سببی و نیز خلاف انتظار، با توجه به محتوای جمله‌ها می‌توان به وجود چنین ارتباطی پی برد. این عامل ارتباط و انسجام در کتاب *نقته‌المصدر* کاربرد فراوانی دارد.

الف) رابطه‌ی زمانی ترتیبی

در این نوع ارتباط، حوادث رویدادها به ترتیب زمانی و به دنبال هم اتفاق می‌افتد. این رابطه‌ی زمانی توسط عواملی چون: «بعد از آن، پس از آن، سپس» جملات و بندها و پاره‌گفتارها را به هم متصل می‌کند. به عنوان نمونه: «آتشِ تب به دمی که در شب واقعه افتاده بود، افروخته شد، گوشت و پوست چنان از هر دو پای درآمد که انگشت‌ها مانند اصابعِ مِذری برهنه ماند و کف چون پنجه‌ی مریمی عاری شد. بعد از آن، پای‌بسته‌ی تقدیر را بر چهار پای بستند و روی به خوی نهادند» (همان: ۹۳). نشانه‌ی متنی «بعد از آن»، ترتیب و توالی حوادث را نشان می‌دهد.

ب) رابطه زمانی ارجاعی

در این نوع ارتباط، محتوای جمله به حادثه و اتفاقی که در گذشته روی داده، اشاره می‌کند و ارجاع می‌دهد؛ به عنوان نمونه: «لشکری که بدان با روزگار، معادات و با فلک معاملات توان کرد؛ چه لشکر، همه در مهد زین بالیده و... از آن روز باز در هیچ مجلس پنج شش از ایشان به هم باز ننشستند» (همان: ۸۱). این نوع رابطه زمانی «از آن روز باز»، اشاره به حال و ارجاع به قبل دارد؛ یعنی حوادث و رویدادهایی که از گذشته تاکنون رخ داده است.

ج) رابطه زمانی همزمانی

در این نوع ارتباط، حوادث و رویدادها با هم و در یک فاصله زمانی اتفاق می‌افتد و بدین ترتیب، دو یا چند حادثه مختلف به هم مرتبط می‌شوند: «تا این دوروی تیززبان در میان، شد آمد گرفته، سلامت پای بر کران نهاده، از آنگاه باز که فتنه از خواب سر بر داشته، هزاران سر برداشته است» (همان: ۱). در این مثال، «تا و از آنگاه باز» در جمله، به معنی «از همان زمان» است.

د) رابطه زمانی انجامی

این رابطه به انتها و پایان حوادث اشاره دارد. عامل ربط انجامی، پایان و سرانجام یک فرایند را در متن، مشخص می‌نماید و جمله پس از خود را به کل فرایند متصل می‌نماید (ر.ک؛ علیجانی، ۱۳۷۲: ۱۰۳). به عنوان نمونه: «القصه، مدت سه ماه به گنجه مقام افتاد. مشارب لذات به سبب مفارقت احباب و دوستان تیرگی گرفته. از... تا آنگاه که مخایل ادبار احوال اهل گنجه لایح گشت» (همان: ۲۳). در این مثال، کلمات «القصه و تا آنگاه» پایان یک حادثه و فرایند را نشان می‌دهند. در *نفته المصدور* حدود ۱۳۵ جمله که ارتباط زمانی با جملات قبل و بعد خود داشته، به کار رفته است که چند جمله، بند یا پاره‌گفتار را به هم متصل می‌کنند.

در بحث گفتمان و سخن‌کاوی، به کلمات و عباراتی که نقش آنها نشان دادن رابطه میان یک گفته و گفته قبلی است، «نقش‌نما» می‌گویند. لویستون اولین زبانشناسی بود که به وجود چنین کلمات و عبارت‌هایی در زبان اشاره کرد (ر.ک؛ مقدم کیا، ۱۳۸۴: ۲). به دنبال اظهار او، برخی از زبانشناسان به مطالعه و بررسی نقش‌نماها در گفتمان پرداختند و بدین نتیجه رسیدند که علاوه بر عوامل سببی، توضیحی، تقابلی و زمانی که عامل ارتباط در جملات، بندها و پاره‌گفتارها هستند، واژگانی نیز وجود دارد که ممکن است در ابتدا نقش خاصی چون قید و

صفت داشته باشند، ولی پس از طی روند دستوری شدن، تبدیل به نقش‌نمای گفتمان شده‌اند. نقش‌نماها ممکن است در آغاز، میان و پایان پاره‌گفتارها بیایند.

نقش‌نماهای گفتمان که در ایجاد، تحکیم و تقویت انسجام و پیوستگی اجزای گفتمان نقش مؤثری دارند، انواع مختلفی را شامل می‌شوند و از نظر معنایی و محتوایی به عناصر دستوری نزدیکتر هستند تا به عناصر قاموسی. در کتاب *نقته‌المصدور*، این عناصر زبانی در پیوند بندها و پاراگراف‌ها نقش مهمی دارند و گستره‌ای وسیع‌تر از جمله‌ها را پیوند می‌دهند؛ مانند «بدین سبب، بدین گونه، به دلیل اینکه، در نتیجه و...»؛ «به حکم آنکه در آن پنج شش روز، در چشم از معنی سواد، جز مردمک چشم نمانده بود و دیده، از باب سیاهی جز روز برگردیده ندیده، چشم‌ها چنان که مجرب است، برفزده بود و از هفت کس، من و اتباع من یک کس بیش فرا دو دست خود نمی‌دید، به رسم کوران دست در یکدیگر زدیم و آن یک کس را عصاکش خویش کردیم تا خویشان را به هزار کوری به پرگری انداختیم» (زیدری، ۱۳۴۳: ۱۰۸). چنان‌که مشاهده می‌شود، «به حکم آنکه» چندین جمله در بند بالا را به هم پیوند داده است.

شهاب‌الدین زیدری، در بخش‌های مختلف شرح وقایع تاریخی، توصیف طبیعت، اشخاص و اماکن و نیز بیان تجربیات، اندیشه‌ها، عقاید و استدلال‌های خود، از عناصر انسجام متن به شکل خاصی استفاده می‌کند؛ به عبارت دیگر، نحوه کاربرد این عناصر و بسامد استفاده از آنها بالاست. مثلاً در آن قسمت که به توصیف حادثه ناگوار مرگ سلطان جلال‌الدین می‌پردازد: «آفتاب بود که جهان تاریک را روشن کرد، پس به غروب محجوب شد. نی سحاب بود که خشکسال فتنه زمین را سیراب گردانید، پس بساط درنوردید. شمع مجلس سلطنت بود، برافروخت، پس سوخت. گل بستان شاهی بود، باز بخندید، پس بیژمرد. بخت خفته اهل اسلام بود، بیدار گشت، پس بخت. چرخ آشفته بود، بیارامید، پس برآشفته. مسیح بود، جهان مرده را زنده گردانید، پس به افلاک رفت. کیخسرو بود، از چینیان انتقام کشید و در مفاک رفت» (همان: ۴۷). مشاهده می‌شود که عنصر ارجاع نقش مهمی داشته است. همه جملات یک مرجع دارند و به هم مرتبط هستند. تمام واژه‌های به کار رفته در متن یا مترادف هستند و یا جزء مقوله باهم آیی هستند؛ یعنی تناسب دارند. از نظر تکرار آوایی، واجی یا موسیقایی و تکرار کلمه نیز غنی است، جملات هم‌مضمون هستند، از عامل حذف استفاده شده است، ارتباط پیوندی معنایی، توضیحی و زمانی نیز در متن وجود دارد. در این جملات نیز چنین است: «دوازده روز، مهلت به موغان [بود] که به استعراض جیوش و عساکر و تثقیف ذوابل و تحدید بواتر مشغول

بایستی، از ابتدای صبح تا انتهای رواح، به صید آهو و خربط می‌نشست و به ضرب نای و بربط، غبوق با صبوح می‌پیوست. به نعماتِ خسروانی، از نعماتِ خسروانه متغافل شده و به اوتار ملاحی، از اوتار پادشاهی متشاغل گشته. سرود رود، درود سلطنت او می‌داد و او غافل؛ اغانی مغانی بر مثال و مثنایی، مرثیهٔ جهانبانی او می‌خواند و او بی‌خبر؛ صراحی غرغره در گلو افکنده، نوحهٔ کار او می‌کرد و او قهقهه می‌پنداشت. پیاله به خون دل به حال او می‌گریست و او قهوه می‌انگاشت» (همان: ۱۸).

مرجع ضماین به کار رفته در همهٔ جملات، یک شخص است. از عناصر انسجامی واژگانی و انواع تکرار حداکثر استفاده شده است. از عوامل ربط پیوندی و معنایی نیز استفاده کرده است. عنصر انسجام واژگانی باهم‌آیی، بیشترین نقش را در انسجام داشته است. نمونهٔ دیگر آن را در این جملات می‌توان مشاهده کرد: «این حسرت، نه از آن جمله است که به زاری و... بنا بر آنکه صاحب امید در آن چند سال که امور حضرت در سلک انتظام می‌بود و کارهای دولت، بر وفق مرام، کوه با همهٔ سربلندی کمر خدمت بسته و از ربقهٔ بندگی جز سرو، آزادی نجسته، خسرو سیارگان را اگر بنده می‌خواندند، می‌بالید. مریخ را اگر خط امان می‌نوشتند، می‌نازید. عطارد را تا دبیر حضرتش خوانند، دائم قلم‌زن بود و ماه را تا برید درگاهش گویند، شبانه‌روزی قدم‌زن و ...» (همان: ۵۸).

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، در این مثال نیز از تکرار موسیقایی و باهم‌آیی، ارجاع، تکرار لغات مترادف و حذف در ایجاد انسجام بهره برده است. در تمام مثال‌ها، لغات، کلمات و جملات متن، به هم مربوط هستند و هر یک از عناصر زبانی به کار رفته در متن، به نوعی کاربرد انسجامی دارند. مثال‌های فراوانی از این دست در متن کتاب *نقشهٔ المصداور* وجود دارد. شهاب‌الدین زیدری به هنگام شرح و توضیح حوادث تاریخی و ماجراهای واقعی، از عوامل انسجام پیوندی در متن استفاده کرده است: «القصه، از تنگنای این احوال که از شدت این احوال، به جای عرق خون چکد از مسام، قرار و مقام بر خود حرام گردانید تا در سلک بندگی، انتظام یافت و در آن هفته به امور عظام که ارباب اقلام از امثال آن عاجز آیند، چون جمع لشکرهای اطراف که از گزاف، فرا سر آن نتوان رفت و مصالح دیگر که تفاسیل آن درازنایی دارد، قیام نمود و بعد از اجتماع جم غفیر و انضمام جمع کثیر، روی سوی دیار شام نهادند تا در رمضان به حدود اخلاط مقام افتاد» (همان: ۲۶ و نیز، ر.ک؛ همان: ۲۷؛ سطر ۱-۳). در این مثال،

از عناصر ارجاع، حذف و عناصر واژگانی استفاده کمتری شده است و بیشتر از عناصر پیوندی برای انسجام استفاده کرده است.

نمونه دیگر: «شبانہ، من بنده را به قلعه شیرکبود به مهمتی فرستاده بود و اسیری از امرای تاتار، بندکردنی داده، تا نیم‌شب در آن کار برفت. آن شب هم آنجا فراساختم، چارپا و قماش به صحرا فراگذاشته و فراغتی که در جهان نبود، پیش گرفته و چون تشویش درافتاد، هر یک به طرفی رفتند و من بنده بامداد با غلامکی که با من بود، روی به لشکرگاه نهادم و...» (همان: ۲۰).

با دقت در این مثال، مشخص می‌گردد که از عناصر ارجاع، حذف، تکرار و باهم‌آیی استفاده چندانی نشده است و عناصر پیوندی نقش مهم‌تری در انسجام و ارتباط این متن دارند.

با توجه به این مثال‌ها درمی‌یابیم که در متون ادبی، بسامد استفاده از عناصر انسجامی بیشتر است. همچنین عناصر انسجام واژگانی در متون ادبی، نقش مهم‌تر و بیشتری دارند. در متون ادبی نثر، به‌ویژه در نثر فنی، صنایع لفظی و معنوی در انسجام متن بسیار تأثیرگذار بوده‌اند. صنایعی چون تشبیه استعاره، کنایه، نماد، اسطوره و... سبب شده‌اند که در لغات و واژگان متن تناسب ایجاد گردد و نیز با تصویرسازی در ذهن مخاطب، متن، منسجم، یکپارچه و هماهنگ به نظر آید. برای بررسی چگونگی این اثرگذاری نیاز به بحث مفصل در مجال دیگری است.

نتیجه‌گیری

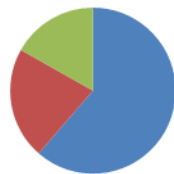
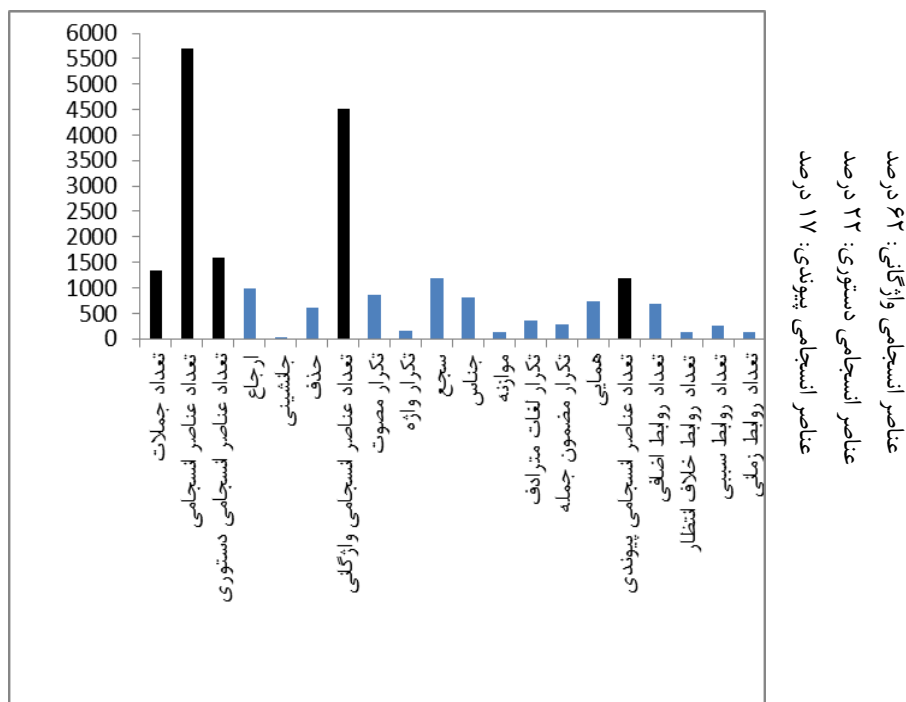
با بررسی و واکاوی تحلیل‌هایی که بر متون مختلف صورت گرفته است، به این نتیجه می‌رسیم که این نظریه در حوزه بررسی سبک‌شناختی متون مختلف فارسی می‌تواند به مثابه ابزاری تحلیلی به کار آید و محقق سبک‌شناس را در کشف و شناخت این ابعاد یاری دهد: فضای کلی حاکم بر اثر، ساخت اندیشه‌ای ذهن نویسنده و نوع رابطه او با مخاطب از طریق تبیین نظام فرایندی موجود در متن، ساختارهای زبانی به کار رفته در بندها و کلیت متن برای بیان مضمون و اندیشه مورد نظر نویسنده و بررسی عناصر توازی و تقابل در متن، نوع عناصر زمانی و وجهی و تأویل‌های مترتب بر آن، میزان انسجام موجود در متن ادبی و شیوه مورد استفاده نویسنده در انسجام‌آفرینی که خود می‌تواند نوعی شاخصه سبکی برای شاعر به وجود

آورد، شگردهای زبانی خاص کشف شده از سوی نویسنده، چه در حوزه واژگان و چه در حوزه نحو و سرانجام، حفظ میزان طراوت و تازگی آنها در کلّ متن یا تبدیل آنها به عناصر کلیشه‌ای. توجه به تمام ابعاد یاد شده می‌تواند در تعیین ویژگی‌های سبکی دوره خاصی کارآمد باشد. در عین حال، این نظریه نیز همچون هر نظریه دیگری دچار کاستی‌هایی است که ضرورت دارد سبک‌شناس با نظر به آنها این رویکرد را در نقد سبک‌شناختی اثر ادبی به کار برد. بر مبنای این نظریه، منتقد سبک‌شناس می‌تواند با بهره‌گیری از ابزارها و امکاناتی که نظریه در اختیار او قرار می‌دهد، به دنیای متن راه یابد، عناصر شکل‌دهنده انسجام در میان اجزای متون ادبی را تبیین کند و به شرح و تفسیر دلالت‌های معنایی آنها بپردازد. در این کتاب، عناصر واژگانی و لغوی، اولین و مهم‌ترین عامل انسجام و همبستگی متن هستند. عنصر تکرار، لحن متن را تحت تأثیر قرار می‌دهد، به متن ضرب‌آهنگ خاصی می‌بخشد و موجب انسجام و پیوستگی تأکید معنا، ارتباط لفظ و معنی، القای معنی و تقویت اثر می‌گردد. همچنین رابطه موسیقایی موجود بین اجزای کلام، موجب تداوم متن، جذب مخاطب و تأثیر کلام بر او می‌گردد. موسیقی کلام در *نفته‌المصدر*، حتی برای مخاطب غیر فارسی‌زبان هم اثرگذار است و القای معنی می‌کند. باهم‌آیی یا تناسب واژگانی، کلمات مترادف و جملات هم‌مضمون از دیگر عوامل اساسی ایجاد انسجام و تداوم در این متن هستند. عوامل دستوری، لغوی و معنایی در تعامل با هم ایجاد انسجام می‌کنند و هرچه تعامل بیشتر شود، انسجام بیشتر می‌گردد. صنایع مختلف لفظی و معنوی موجب انسجام صوری و محتوایی متن شده‌اند. اغلب صنایع ادبی که در نظم و نثر در زبان فارسی ارزش هنری و زیباشناختی دارند، در ایجاد رابطه، انسجام و پیوستگی متن نقش دارند. با توجه به اینکه این کتاب، متنی روایی دارد و زاویه دید، اول شخص مفرد است، متن محوری مرکزی دارد و اجزای کلام، در نهایت، متحد و مربوط هستند. مرجع ضمائر، در جملات هم مشخص و هم محدود است و بدین ترتیب، ارجاع عامل مهم دیگر انسجام متن است.

با تحلیل و بررسی انجام شده، نتیجه گرفته می‌شود که عناصر انسجامی در متون ادبی و داستانی کاربرد بیشتری دارند تا متون تاریخی و تعلیمی. در بین متون ادبی، متون نظم از متون نثر منسجم‌تر هستند. در متون تاریخی، عوامل پیوند زمانی نقش مهمی در ایجاد انسجام دارند (مانند ترجمه تاریخ یمینی، تاریخ جهانگشای جوینی و...). در متون تعلیمی و آموزشی، عوامل پیوند معنایی در ایجاد انسجام کاربرد بیشتری دارند. به طور کلی، انواع مختلف ادبی در میزان استفاده از هر یک از شگردهای انسجام (دستوری، لغوی یا معنایی) و نحوه به کارگیری

این عوامل، با هم متفاوت هستند. البته میزان دانش مخاطب، موقعیت‌های زبانی، زمینه‌های مشترک اجتماعی و فرهنگی مخاطب و متن و... به اندازهٔ عناصر زبانی، در ایجاد انسجام و پیوستگی متن تأثیرگذار و مهم هستند. پیوستگی در متن موجب عمق معنایی، تأثیرگذاری، جذابیت و اقناع مخاطب می‌گردد. وجود عناصر انسجام، این متن را به متنی ماندگار تبدیل کرده است.

پیوست: نمودار فراوانی کاربرد عناصر انسجامی در متن نَفْتَه‌المصدر:



- عناصر انسجامی واژگانی
- عناصر انسجامی دستوری
- عناصر انسجامی پیوندی

منابع و مأخذ

- آفاکل زاده، فردوس و علی افخمی. (۱۳۸۳). «زبان‌شناسی متن و رویکردهای آن». *مجله زبان‌شناسی*. س ۱۹. شماره اول. صص ۸۹-۱۰۳.
- احمدی گیوی، حسن و حسن انوری. (۱۳۷۵). *دستور زبان فارسی ۱*. تهران: انتشارات فاطمی.
- دهقانی، ناهید. (۱۳۸۸). «بررسی عناصر ایجاد انسجام متن در کشف‌المحجوب هجویری». *آیینة میراث*. شماره ۴۵. صص ۹۹-۱۲۰.
- زیدری نسوی، شهاب‌الدین. (۱۳۴۳). *نقته‌المصدر*. تصحیح و توضیح امیرحسین یزدگردی. تهران: انتشارات کل نگارش وزارت آموزش و پرورش.
- شفایی، احمد. (۱۳۶۳). *مبانی علمی دستور زبان فارسی*. تهران: اساطیر.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۱). *نگاهی تازه به بدیع*. تهران: نشر فردوس.
- _____ . (۱۳۸۷). *بیان*. تهران: نشر فردوس.
- صفوی، کوروش. (۱۳۷۳). *از زبان‌شناسی به ادبیات*. جلد اول؛ نظم. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
- فرخنده، پروانه. (۱۳۸۸). «فرایند ارجاع از دیدگاه کاربردشناسی فراگیر». *مجله زبان‌شناسی*. س ۲۲. شماره اول. صص ۳۳-۶۰.
- لطفی پور ساعدی، کاظم. (۱۳۷۱). «درآمدی به سخن کاوی». *مجله زبان‌شناسی*. سال ۹. شماره اول. صص ۹-۳۹.
- معین‌الدینی، فاطمه. (۱۳۸۲). «شگردهای ایجاد انسجام متن در کلیله و دمنه». *مجله فرهنگ*. شماره ۴۶ و ۴۷. صص ۳۰۳-۳۲۶.
- مقدم کیا، رضا. (۱۳۸۴). «بعد؛ نقش‌نمای گفتمان در زبان فارسی». *نامه فرهنگستان*. شماره ۲۳. صص ۸۱-۹۸.
- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۵۱). *دستور زبان فارسی*. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- نوروزی، حامد و غلامحسین غلامحسین‌زاده. (۱۳۸۸). «نقش عوامل ربط زمانی در انسجام». *کاوش‌نامه*. سال ۱۰. شماره ۱۹. صص ۹۷-۱۲۲.
- یول، جرج. (۱۳۸۳). *کاربردشناسی زبان*. ترجمه محمد عموزاده مهدیرچی و منوچهر توانگر. تهران: سمت.
- Halliday, M.A.K. & Ruqaiye Hassan. (1976). *Cohesion in English*. London: longman.